

پادشاهی کیومرث (کیومرس)

بنفشه ابوطالبی

آنچه پدران ما به فرزندان خود و آنها نیز به فرزندان خود درباره آغاز حکومت و تمدن و پادشاهی ایران گفته اند و از آنها به ما رسیده ، این چنین است:

نخستین روز فروردین بود طبیعت جان تازه یافته بود گیاههای تازه رسته جلوه دیگری داشتند ، گل‌های لاله شقایق بر دامن کوه جشن رویش برپا کرده و با وزش نسیم می رقصیدند ، خورشید بهاری گرمای مطلوبی داشت. بزرگترها ، کهنسالان و جوانان نستوه تا بالای کوه آمده بودند، انتظار داشتند تا کیومرس آن جوان رشید که همواره از پوست پلنگی که خود شکار می کرد می پوشید ، از نبرد تازه با حیوانات وحشی و دیوان و راهزنان بازگردد، هنوز آفتاب بالا نیامده بود که سرو کله کیومرث از دور پیدا شد در حالی که بر دوش خود لاشه پلنگ و در دست سر شیری داشت ، با گامهای استوار و محکم از ستیغ کوه به پایین آمد. صدای هلهله شادی از مرد و زن و کودک و بزرگ برخاست ، نخستین پیران جلو رفتند و پس از درود ، گفتند: آفرین بر این شجاعت تو باید شاه ما باشی تو باید فرمانروا و حاکم ما باشی ما با داشتن جوان پاک و شجاعی چون تو می توانیم بر همه سرکشان و بدکاران پیروز شویم و از شر حیوانات وحشی در امان باشیم و سرزمین خود را بگستریم. ما قول می دهیم همواره یار و یاور و مشاور تو باشیم و از فرمانهایت اطاعت کنیم.

آنگاه جوانان جلوتر آمدند و گفتند: ای کیومرس تو مایه افتخار ما جوانانی بازوان و نیروی ما در اختیار توست، اگر شاهی را پذیرا شوی ما از تو فرمانبرداری می کنیم و می توانیم سرزمین خود را تا آن سوی دریاها توسعه دهیم ، تا نام ایران را در سراسر گیتی بگسترانیم.

آنگاه کیومرس زبان به ستایش خدا گشود و گفت: ایزد پاک را سپاس میگویم که به ما خرد ویژه داد تا بتوانیم سرزمین خود را آباد و دشمنان خود را خوار گردانیم ، اهریمنان را نابود و دیوان را تار و مار سازیم. اکنون که شما مرا برگزیدید من هم به دادار جهان آفرین سوگند می خورم تا همواره برای دفاع از سرزمین خود در صف اول باشم. اهریمنان را تباه و دشمنان را خاک کنم و دوستان و هموطنان را افتخار بخشم ؛ آنگاه همه به او دست دادند و او را کیومرس شاه نامیدند و تبریک گفتند. سپس با همیاری ، بنایی در بالای کوه ساختند تا جایگاه شاه باشد و او از دور همه جا را ببیند و مهاجمان را دفع کند. او هر روز به پسران و جوانان اصول جنگ آوری می آموخت. آیین کمند ، کمان ، گرز ، فلاخن ، اسب سواری ، تیراندازی و کمان کشی همراه با هشیاری و رشادت و جوانمردی.

بدین ترتیب روزها و ماهها و سالها گذشت آنها که توانسته بودند بر شیر و پلنگ و گراز وحشی چیره شوند از جمله پلنگ پوشان « پوست پلنگ پوشان » از نزدیکان شاه بودند آنها توانسته بودند با همکاری هم طبیعت را رام ، حیوانات را اهلی و سرکشان را فرمانبردار سازند.

بعد از آن که عبدالله اوزبک ، خراسان را مورد تاخت و تاز قرار داد، روزی در سیستان عبورش بر قبر رستم افتاد.

به طورشماتت این بیت را خواند: **سر از خاک بردار و ایران بین *** به کام دلیران توران بین**

و گفت ندانم که رستم اگر قادر به گفتن بود چه می گفت؟

یکی از وزرای او که ایرانی نژاد بود گفت: اگر خشم نگیری بگویم

گفت: بگو. گفت: اگر قادر بر گفتن بود می گفت: **چو بیشه تهی ماند از نره شیر *** شغلان درآیند آن جا دلیر**